

تاریخ تحلیلی شعر نو

۱

www.KetabFarsi.com



نشر مرکز

www.KetabFarsi.com

تاریخ تحلیلی شعر نو

جلد اول

۱۲۸۴-۱۳۳۲ ه. ش.

شمس لنگرودی

(محمد تقی جواهری گیلانی)



نشر مرکز

۸ فا ۱ جواهری گیلانی، محمدتقی، ۱۳۳۰ -
تاریخ تحلیلی شعر نو / شمس لنگرودی. - [ویرایش ۲] - تهران: نشر مرکز،
۱۶۰۹
ت ۸۱۹ ج ۱۳۷۰ -

۳ ج. : مصور. - (نشر مرکز، شماره نشر ۱۸۱)
ص. ع. به انگلیسی: Shams Langaroodi (M. T. J. Gilani)
An Analytic History of Persian Modern Poetry
مندرجات: ج ۱. (۱۲۸۴-۱۳۳۲ ه. ش.). - ج ۲. (۱۳۳۲-۱۳۴۱ ه. ش.).
ج ۳. (۱۳۴۱-۱۳۴۹ ه. ش.). - ج ۴. (۱۳۴۹-۱۳۵۷ ه. ش.).
ج ۱. (ویرایش دوم): ۱۳۷۷.
ج ۲: ۱۳۷۷.
ج ۳: ۱۳۷۷.
ج ۴: ۱۳۷۷.

۱. شعر آزاد - تاریخ و نقد. ۲. شعر فارسی - قرن ۱۴ تاریخ و نقد، الف.
عنوان.



تاریخ تحلیلی شعر نو جلد اول

از ۱۲۸۴ تا ۱۳۳۲

شمس لنگرودی (محمدتقی جواهری گیلانی)

طرح جلد از ابراهیم حقیقی

چاپ اول ۱۳۷۰، شماره نشر ۱۸۱/۱

چاپ دوم (ویرایش دوم) ۱۳۷۷، ۱۸۰۰ نسخه، چاپ سعدی

کلیه حقوق برای نشر مرکز محفوظ است

نشر مرکز، تهران، صندوق پستی ۵۵۴۱-۱۴۱۵۵

شابک: ۹۶۴-۳۰۵-۳۵۹-۸ ISBN: 964-305-359-8

شابک دوره چهار جلدی: ۹۶۴-۳۰۵-۳۷۴-۱ ISBN SET: 964-305-374-1

فهرست

پیش سخن	۱
مدخل	۸

۱. زمینه‌ها و مقدمات تحول اجتماعی — اقتصادی و پیدایش شعر نو

تغییر زندگی اجتماعی در ایران	۱۴
تغییر زندگی فرهنگی در ایران: اولین‌ها	۱۸
نخستین گروه‌های اعزامی دانشجویی ایران به خارج	۱۸
نخستین چاپخانه در ایران	۲۱
نخستین چاپخانه در تهران	۲۳
نخستین چاپخانه سنگی در ایران	۲۴
نخستین روزنامه فارسی در خارج از کشور	۲۴
نخستین روزنامه در ایران	۲۵
نخستین مدرسه علمی در ایران: دارالفنون	۲۷
نخستین ترجمه‌های فرنگی در ایران	۲۹
نخستین داستان و نخستین داستان‌نویسان ایران	۳۱
نخستین شعرنو در ایران	۳۴

۵۰	تقی رفعت
۵۶	ابوالقاسم لاهوتی
۸۶	شمس کسمائی
۹۱	جعفر خامنه‌ئی
۹۵	علی اسفندیاری (نیما یوشیج)
۱۰۷	انقلاب نیما در محتوا
۱۲۱	انقلاب نیما در شکل
۱۲۲	وجه درونی شکل
۱۴۰	وجه بیرونی شکل
۱۴۳	میرزاده عشقی
۱۵۳	ملک الشعراء بهار

۲. به قدرت رسیدن رضاخان، و پایان یافتن یک دوره از شعرنو

۱۶۰	اوضاع ایران در عهد رضاشاه
۱۸۰	وضع شعرنو در عصر رضاشاه
۱۸۸	راز نیمه شب،... / دکتر محمد مقدم
۱۹۲	شاهین / پرتو دکتر تندرسکیا
۲۱۰	مجله موسیقی و ارزش احساسات نیما

۳. جنگ جهانی نیمه دوم، سقوط رضاشاه، آزادی و شکوفایی شعرنو

اوضاع ایران در دوره اول حکومت محمدرضا پهلوی	
۲۱۸	(۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ ه. ش.)
وضع شعرنو در دوره اول حکومت محمدرضا پهلوی	
۲۳۹	(۱۳۳۲ تا ۱۳۲۰ ه. ش.)
۲۴۲	(۱۳۳۲-۱۳۲۰ ه. ش.)

فهرست هفت

۲۴۲	روزگار نو
۲۴۳	۱۳۲۲ هـ. ش.
۲۴۴	سخن
۲۴۶	نامه مردم
۲۵۴	۱۳۲۳ هـ. ش.
۲۵۵	گلچین گیلانی (مجدالدین میرفخرائی) و سخن
۲۶۴	پرویز ناتل خانلری و مجله سخن
۲۷۰	پیام نو
۲۷۸	۱۳۲۴ هـ. ش.
۲۷۸	جرقه / منوچهر شیبانی
۲۹۳	روزگار نو و اشعار نو
۲۹۸	۱۳۲۵ هـ. ش.
۲۹۹	فریدون توللی و مجله سخن
۳۰۰	جهان نو
۳۰۳	نخستین کنگره نویسندگان ایران
۳۰۶	نیما یوشیج و کنگره
۳۰۹	فریدون توللی و کنگره
۳۱۷	روایح (محمدعلی جواهری) و کنگره
۳۲۶	شیبانی و کنگره
۳۳۳	ماهنامه مردم و پادشاه فتح نیما
۳۴۱	نمونه‌های شعر نو / پرویز داریوش
۳۴۱	ژینوس، ... / شین-پرتو
۳۵۴	۱۳۲۶ هـ. ش.
۳۵۴	آهنگ‌های فراموش شده / احمد شاملو
۳۷۰	تعطیل مجله سخن
۳۷۲	۱۳۲۷ هـ. ش.

هشت تاریخ تحلیلی شعرنو

۳۷۲	اشعار جدید / حبیب ماهر
۳۸۰	سهراب سپهری و جهان نو
۳۸۱	مرتضی کیوان و جهان نو
۳۸۴	اندیشه نو
۳۸۸	۱۳۲۸ ه. ش.
۳۸۹	خروس جنگی (دوره اول)
۳۸۹	جام جم
۴۱۲	۱۳۲۹ ه. ش.
۴۱۳	رها / فریدون توللی
۴۲۴	گناه / محمد علی اسلامی ندوشن
۴۳۲	۱۳۳۰ ه. ش.
۴۳۳	نشریات
۴۳۳	کبوتر صلح و خروس جنگی
۴۳۴	کبوتر صلح
۴۵۲	خروس جنگی (دوره دوم)
۴۶۱	خروس جنگی و جیغ بنفش
۴۶۶	علم و زندگی
۴۷۲	مجموعه های شعرنو در سال ۱۳۳۰
۴۷۲	قطعنامه / احمد شاملو
۴۷۸	آخرین نبرد / اسماعیل شاهرودی
۴۸۶	سراب / هوشنگ ابتهاج
۴۹۷	بنفش تند خاکستری، ... / هوشنگ ایرانی
۵۰۷	مرگ رنگ / سهراب سپهری
۵۱۹	دریای راز / س. پ. میترا
۵۲۲	۱۳۳۱ ه. ش.
۵۲۲	نشریات سال ۱۳۳۱

۵۲۲	 سخن (دوره دوم)
۵۲۴	 موج
۵۳۱	 فرهنگ نو
۵۳۶	 مجموعه‌های شعر نو سال ۱۳۳۱
۵۳۶	 خاکستری / هوشنگ ایرانی
۵۴۳	 شعله‌ئی پرده را برگرفت... / هوشنگ ایرانی
۵۵۳	 ۱۳۳۲ ه. ش.
۵۵۴	 نشریات سال ۱۳۳۲
۵۵۴	 شیوه
۵۷۳	 مجموعه‌های شعر نو در سال ۱۳۳۲
۵۷۳	 زندگی خواب‌ها / سهراب سپهری
۵۸۰	 تلخ / فریدون کار
۵۸۷	 شبگیر / هوشنگ ابتهاج (ه. ا. سایه)
۶۰۶	 پیوست ۱
۶۱۱	 پیوست ۲
۶۱۵	 یادداشت‌ها
۶۳۹	 فهرست راهنما

پیش سخن

هدف کتاب حاضر، تاریخ جامعه‌شناختی شعر نو در ایران، از آغاز تا سال ۱۳۵۷ است. و شعر نو اصطلاحاً به اشعاری گفته می‌شود که آزاد از تعهدات سنتی نسبت به اوزان قراردادی و قافیه‌ها و ایماژها و تلمیحات و کنایات، ... باشد.

اگرچه در طول تاریخ ادبیات فارسی، گاه اشعاری آزاد از قید تساوی اوزان دیده می‌شود، ولی هیچکدام از آنها را به صرف داشتن همین یک مشخصه نمی‌شود شعر نو محسوب داشت؛ و نیز نمی‌شود بدین بهانه، یعنی به بهانه شکستگی وزن چند شعر در گذشته، تاریخ پیدایش شعر نو را تا قرن‌ها به عقب بُرد. وقتی که از مبداء تاریخ پدیده‌شنی سخن می‌رود، غرض هنگامی است که آن پدیده از آن به بعد آغاز به رشد و تحول و پیشروندگی می‌کند؛ تسری می‌یابد و به عرصه‌ها و پدیده‌های دیگر نفوذ می‌کند و عوامل اجتماعی دیگر را تحت تأثیر و تغییر قرار می‌دهد. پدیده‌های اتفاقی که چون حباب‌هایی بر بستر تاریخ پیدا می‌شوند و بلافاصله از بین می‌روند و مبداء هیچ اتفاق و حرکت بعدی نیستند و هیچ تأثیری در عوامل جانبی ندارند همواره در طول تاریخ وجود داشته و به عنوان یک سرآغاز از اهمیتی برخوردار نیستند. حتی نقاشی‌های انسان‌های اولیه، با آنکه نه همچون پدیده‌شنی موقتی و اتفاقی و گذرا، بلکه به مثابه کار ابزاری مؤثر، قرن‌ها عامل نظم‌بخشی به زندگی اجتماعی مردم بوده است، به اعتبار اینکه

عناصری از کویسم در آن یافت می‌شود، سرآغاز و مبداء کویسم شمرده نمی‌شود.

به این اعتبار، سرآغاز شعرنو در ایران - به عنوان پدیده‌ئی ضروری و لاجرم دامنگستر و راهگشا و پیشرو و پیشرونده - در جنبش مشروطیت است؛ جنبشی که نتیجه‌آشنائی ایرانیان با فرهنگ اروپا، مفهوم آزادی و حقوق مدنی انسان‌ها بود. بدین سبب کتاب حاضر با شرح مختصری از چگونگی و نتیجه ورود مجموعه‌ئی از پدیده‌های اروپائی به ایران آغاز می‌شود.

جنبش مشروطیت با به سلطنت رسیدن رضاخان به پایان می‌رسد. رضاشاه شانزده سال بر ایران حکومت می‌کند. در این دوره هرگونه حرکت و شور و شوق خلاف میل وی نابود می‌شود. آزادی‌های سیاسی از بین می‌رود؛ تجددخواهی و نوگرایی مطابق اهداف او سمت و سو می‌یابد و شعرنو که در بحبوحه جنبش مشروطه با تلاش چند تن نوپرداز به حرکتی آغاز کرده بود در فضائی مسموم و خفقان‌آور تقریباً خشک می‌شود.

در شهریور سال ۱۳۲۰ رضاشاه از ایران بیرون برده می‌شود. آزادی و هرج و مرج، نخست به گندی و سپس به شتاب بر ایران می‌گسترند. نشریات سیاسی، ادبی، اقتصادی... فراوانی منتشر می‌شود؛ و شعرنو که دیری از ادامه حرکت سالم بازمانده بود، دیگر باره به حرکت درمی‌آید.

این افت و خیزها و قبض و بسط‌های شعرنو در سال‌های بعد نیز ادامه می‌یابد؛ قبض و بسطی که نتیجه تحولاتی در تاریخ سیاسی ایران است. بدین سبب، تاریخ تحولات هر دوره از شعرنو، با بررسی فشرده‌ئی از تاریخ اجتماعی - سیاسی آن دوره آغاز می‌شود.

اما انگیزه من از تألیف تاریخ تحولات شعرنو در ایران، اطلاع یافتن از بسیاری نکات مبهم و تاریک و دقایق تاریخچه شعرنو بود که همواره اینجا و آنجا مطرح بوده است. بی‌اطلاعی باعث تکرار تجربه‌ها می‌شود. بسیاری از نوآوری‌ها، بازآفرینی بی‌خبرانه نوآوری‌های شکست خورده است. امروز، برآیند خوب و بد دیروزهای ماست. بر خاک ناشناخته نمی‌شود پا سفت کرد. انگیزه من از تألیف

این کتاب، نشان دادن راه پرغبار گذشته و تا حد ممکن غبارزدائی از آن راه بوده است.

البته می‌دانم که کار من هم چون هر کار نخستین، احتمالاً بی‌ایراد و بی‌اشکال نیست. اما به زعم خود عمده‌نشریات ادبی و مجموعه‌های شعرنو از مشروطه تا سال ۱۳۵۷ را دیده‌ام، و اگر در طول کتاب، از نشریاتی چون دژ، مهر، به سوی آینده، جرس، مستحکم، کویر، سخن نو، مجازات، هدایت، ... نامی نبرده‌ام، یا به ذکر نامی از آن‌ها عبور کرده‌ام، به سبب بی‌ارتباطی این مجلات با شعرنو، یا ارتباط ضعیفی بوده که در آن مقطع با شعرنو داشته‌اند.

با اینهمه، همین جا و هم‌اکنون از تمام کسانی که نشریه یا مجموعه شعرنوی در اختیار دارند که نامی از آن در کتاب حاضر نیامده است، درخواست می‌شود که برای غنای بیشتر کار، نشرمرکز را در جریان آن اسناد و آثار قرار دهند که سپاسگزار خواهیم بود.

در کتاب حاضر، در پاره‌ئی از موارد، از شاعرانی نام برده شده و یا مجموعه‌هائی مورد بررسی قرار گرفته است که شاید امروز از کوچک‌ترین ارزشی برخوردار نیستند، ولی خارج از علایق ما، آنها جزئی از تاریخ‌اند که از شعر امروز ایران در آن روزگار محافظت کرده‌اند، و توجه به این امر بویژه تا سال‌های ۲۸-۱۳۲۹ بسیار در خور اهمیت است. از این سال‌ها به بعد، بر تعداد نشریات افزوده می‌شود؛ کیفیت کار بالا می‌رود؛ مجموعه‌های سنجیده‌تری منتشر می‌شود؛ بحث انواع زیبایی‌شناسی در شعرنو پیش می‌آید، و شعرنو بر سر پا می‌ایستد، که با این وصف، دیگر بررسی همه مجموعه‌ها و نشریات و استخراج تمام اشعارنو، کاری غیرضروری و بیهوده است؛ چرا که اکنون دیگر همه نیستند که پرچمدار و پیشبرنده شعرنویانند. از این سال‌ها، شعرنو در دست معدودی مجله و روزنامه و شاعر پیگیرتر و آگاه‌تر متمرکز می‌شود. این‌ها هستند که نمایندگان شعرنویانند و در تحلیل و تطوّر تاریخ شعرنو، فقط آثار اینان است که می‌بایست مورد بررسی قرار گیرد؛ و چنین است که کتاب حاضر از صورت تذکره و تاریخ مطبوعات و کتابشناسی صرف، خارج می‌شود.

و از همین روزگاران (سال‌های ۲۷، ۲۸) است که نقدنویسی بر انواع آثار ادبی شیوع می‌یابد. اگر چه قریب به اتفاق این یادداشت‌ها از ارزش علمی برخوردار نیستند، ولی مطالعه این نوشته‌ها در «تاریخ تحلیلی شعرنو» بسیار مفید و ضروری است؛ چرا که با مطالعه این یادداشت‌ها، اولاً کیفیت نقد و سطح دانش منتقدین (که می‌تواند عاملی در پیشبرد شعر باشد) در هر دوره، و متعاقباً، تطوّر نقد شعرنو بر ما روشن می‌شود؛ ثانیاً وضعیت سیاسی-فرهنگی هر دوره (که با توجه عام روشنفکران ایران به نوعی از شعر و در نقد مسلط آن دوره آشکار است) معلوم می‌گردد.

و اما اینکه چرا در کتاب تاریخ تحلیلی شعرنو نمونه شعر آورده‌ام، نیز پرسشی بود که در جریان تألیف کتاب، گاه با آن روبه‌رو بوده‌ام. و نمی‌دانم در بررسی نوعی از شعر، چگونه می‌توان بی‌نمونه‌هائی، از نوعی شعر سخن گفت. مثلاً نمی‌دانم چگونه می‌شود از تندرکیا و بد و خوب و سرانجام شعر او سخن گفت، بدون آنکه نمونه‌هائی از شعر او را دیده باشیم. و نمی‌دانم چقدر مفید است که مثلاً از فریدون توللی به عنوان شاعر اثرگذار دهه بیست سخن بگوئیم، نام متأثرین از شعر او را برشمریم، اما سندی از ادعایمان که همانا اشعار توللی و پیروان اوست به دست ندهیم! نمونه اشعاری که در کتاب آمده، و حتی تعداد شعر آورده شده از هر شاعر، بدین منظور است. مثلاً از شین. پرتو، شاعری که مورد توجه نیما یوشیج بود، بیش از حد متعارف این کتاب، شعر آورده شده است. علت این امر، پاسخ به دغدغه خیالی بود که بسیاری از علاقه‌مندان به شعرنو، نسبت به نظر نیما درباره اشعار این شاعر داشته‌اند. به نظر من، درست‌ترین و موجه‌ترین کار برای آشنائی با اشعار شین. پرتو و تأیید یا رد نظر نیما، مطالعه اشعار بیشتر از این شاعر بوده است؛ همچنین است منوچهر شیبانی و چند تن دیگر.

از نخستین شاعر مجموعه‌ساز شعر نیمائی (شیبانی) سخن رفت و به حبیب ساهر، شاعر همدوره نیما هدایت شدم. حبیب ساهر نه فقط از شاگردان رفعت و از نخستین شاعران نوپرداز زبان فارسی، که از نخستین شاعران مجموعه‌ساز نیز بوده است، ولی ما در بخش پیشگامان شعرنو از او نام نبرده‌ایم؛ چرا که ارزش

بسیاری از کارها به اثرگذاری آن در مقطعی مشخص از تاریخ است؛ اهمیت نیما یا تقی رفعت یا لاهوتی در این نیست که در سال ۱۲۸۴ یا ۱۳۰۰ شعرنو گفته‌اند، اهمیت‌شان در این است که در این سال‌ها شعرنو گفته‌اند، آثارشان را منتشر کرده‌اند، و فعالیت‌شان اثرگذار بوده است. اگر نیما از همان اول برای دل خودش شعر می‌گفت و هیچیک از اشعار «ای شب» و «افسانه» را منتشر نمی‌کرد و عده‌ئی به دنبال او در پی کشف راه‌های جدید نمی‌شدند و شعرنو تحولی نمی‌یافت محققاً امروز از او نیز به عنوان نظریه‌پرداز و بانی شعرنو نام برده نمی‌شد. ارزش نیما به عملکرد اوست. ساهر در سال ۱۳۲۷ نیز که مجموعه شعرى با اشعاری از سال ۱۳۲۲ (که دست‌کمی از دیگر اشعار منتشر شده در آن سال‌ها نداشت) در اردیلب چاپ کرد، از آنجا که شاعر پُر تحرّک و فعالی نبود، اشعارش چندان بازتابی در مجامع فرهنگی نیافت. یعنی وقتی مورخ پابه‌پای تاریخ پیش می‌آید و به سال ۱۳۲۷ می‌رسد، صدائی که از حبیب ساهر در همان فضای کوچک می‌شنود چندان رسا نیست، در حالی که وی پیش از سال ۱۳۲۰ نیز مجموعه شعرى چاپ کرده بود. از این نظرگاه، جای ساهر نه در سال‌های نخست تاریخ شعرنو بلکه در همین سال ۱۳۲۷ است. و در اینجا است که شرح احوال او داده می‌شود.

حال که سخن از تذکره و شرح احوال‌نویسی پیش آمد، ضرورت دارد گفته شود که در کتاب حاضر، شرح حال همه کسانی که در آغاز نوخواهی و نوپردازی، دست به قلم برده و برای ترویج و تثبیت شعرنو تلاش کرده‌اند، آمده است، ولی بعد که شعرنو تثبیت می‌شود، فقط شرح حال کسانی می‌آید که شعرشان در مقطع معینی از تاریخ در تحول شعرنو مؤثر بوده است.

اما چند توضیح جانبی و ضروری:

نخست اینکه در تاریخ تحلیلی شعرنو، بجز یکی دو مورد ناگزیر، فقط از مجموعه‌های شعر هر شاعر سخن به میان می‌آید، نه کتاب‌های دیگر او.

دوم، بعید نیست که در بخش «اولین‌ها» و «اوضاع ایران در دوره اول حکومت محمدرضا پهلوی» عبارات و جملاتی عیناً، بدون ذکر مأخذ، از کتابی به

کتاب حاضر منتقل شده باشد. مآخذ آن جملات احتمالی، چند جمله بالاتر یا پائین تر همان عبارات، به مناسبتی دیگر ذکر شده است؛ علت این امر در بعضی مشکلات در هنگام فیش نویسی بوده است.

سوم، برای آخرین بار که جلد اول مجموعه حاضر را می خواندم، متوجه شدم که در پاره‌ئی از قسمت‌ها لحنم اندکی تهاجمی می نماید. نمی دانم، شاید اگر دوباره کتاب را می نوشتم، این بخش‌ها تلطیف می شد، ولی در اصل قضیه تفاوتی حاصل نمی شد. در هر صورت، در این بخش‌ها روی سخنم نه با درگذشتگان و گذشتگان، که با کلیدداران موزه‌های نوعی از زیبایی شناسی است.

و اما اینکه من چگونه به کتاب‌ها و مجلات و روزنامه‌ها و گاهنامه‌های هفتاد ساله گمشده در غبار دست یافته‌ام، هرگونه سخن گفتنی بیهوده است. مختصر اینکه در هیچیک از کتابخانه‌های رسمی کشور (کتابخانه ملی و مجلس) هیچکدام از نشریات نوپرداز دوره پهلوی موجود نیست، و یا به گمان من موجود است و جز به اندرونی‌ها نشانش نمی دهند؛ و ورود به کتابخانه‌های غیررسمی و شخصی ادبا و فضایی ما هم فقط با یافتن یاران قدیم مقدور است که متأسفانه در بیشتر موارد به دلایل مختلف، سرانجام، کسی را به اندرون‌شان اجازه ورود نمی دهند. من برای یافتن پاره‌ئی از مجلات، نیمی از ایران را زیر پا گذاشته‌ام و حتی با وجود قرار قبلی با بعضی از نشریه‌داران و صرف شام رنگین در فضائی ساکت و کاملاً محافظه کارانه که در نگاه شکار میزبان فقط به لبخندهای کشدار می گذشت موفق به زیارت کتابخانه‌های قفل شده که درست روبه روی مان بود، نشدم.

متأسفانه کمتر کتابشناسی دقیقی نیز در دست است. و من کتاب‌ها و روزنامه‌ها و گاهنامه‌ها و مجلات... هفتاد ساله گذشته را به طور پراکنده، به مرور و طی سالیان دراز در منابع مختلف یافته و دیده‌ام.

با اینهمه نمی توانم از همکاری بیدریغ چند تن یاد نکنم:

هومن عباسپور که فهرست نشریات را برای پایانه کتاب تنظیم کرده است؛ کریم رجبزاده فلاح و محمود تقوی تکیار که متن حروفچینی شده را خوانده‌اند و

انواع اغلاط را یادآوری و تصحیح کرده‌اند؛ احمد رضا احمدی، بیژن جلالی، فیروزه میزانی، علیرضا میرزاخانی، محمد اسدیان خرم‌آبادی، محمد بیگلری و حافظ موسوی که منابعی را یافته و در اختیارم نهاده‌اند.

کتاب حاضر که طی دوازده سال، با احتساب متوسط ده ساعت کار روزانه، در روزگاران دشوار نوشته شده است، ییگمان دشوارتر به سرانجامی می‌رسید، اگر همدلی و همکاری این دوستان نبود. سپاسگزار اینانم.

شمس لنگرودی

اسفند سال ۱۳۷۴

تهران

مدخل:

رودکی، پدر شعر فارسی دری نام گرفته است، ولی می‌دانیم که نخستین سراینده شعر به زبان فارسی دری رودکی نبوده است. او که در سال ۳۲۹ ه.ق. زندگیش به پایان رسیده، نخستین و بزرگ‌ترین شاعر ایران پس از اسلام بود که با اشعار سخته و پخته، شعر فارسی دری را در قرن چهارم هجری به کمال رسانیده بود؛ وگرنه، حنظله بادغیسی (م. ۲۲۰ ه.ق.)، محمود وراق (م. ۲۲۱ ه.ق.)، فیروز مشرقی (م. ۲۸۳ ه.ق.)، محمد بن وصیف سگزی، بوسلیک گرگانی، شهید بلخی و دیگر و دیگران همه از شاعران بنام‌اند که عده‌ئی از اینان در سده‌ئی پیش از رودکی می‌زیسته‌اند و چه بسیار اشعار همسنگ اشعار وی نیز از خود به جا گذاشته‌اند.

همچنین است ادعای اینکه رباعی از اختراعات رودکی بوده است. هیچ سند معتبری دال بر این مدعا وجود ندارد؛ فقط عده‌ئی از تذکره‌نویسان به این گمان افتادند، و سپس «از رونویسان» نامحقق، «شاید» و «اگر و مگر» را از تذکره‌ها پرداخته، رودکی را واضع رباعی در شعر فارسی قلمداد کرده‌اند. و همین وضعیت را دارند سایر شاعران بزرگ زبان فارسی. از شعرای بزرگ زبان فارسی (فردوسی، نظامی، مولوی، سعدی، خیام، حافظ و حتی صائب) هیچکدام‌شان طراح، بنیانگذار و نظریه‌پرداز سبک نوینی در شعر فارسی نبوده‌اند، و ارزش و اهمیت کار این شاعران هم نه در اقدامات انقلابی بنیان‌کن و نوساز، بلکه درست برعکس، به دلیل حفظ بنیان‌ها و دست‌آوردها، و جمع‌بندی و اصلاح و بهره‌گیری ظریف از ظرفیت‌های شعر تا دوران خویش

بوده است؛ فردوسی توسی از هیچ نظر (وزن، محتوا، موضوع) مخترع و مبدع شاهنامه نیست، پیش از او مسعودی مروزی و دقیقی شاهنامه‌هایی سروده بودند، چنانکه شاهنامه مسعودی مروزی در نیمه دوم قرن چهارم کتابی مشهور بود و ایرانیان آنرا بسیار عزیز می‌داشتند و تصاویری بر آن می‌افزودند و به منزله تاریخی برای خود می‌پنداشتند.^۱ در شهرت و اهمیت شاهنامه دقیقی — که دکتر ذبیح الله صفانام گشتاسب‌نامه بر آن نهاده است — همین بس که فردوسی توسی هزار بیت از آن را در دیوان کبیرش گنجاند.

مثنوی معنوی و غزل هم از ابداعات و ابتکارات مولوی و سعدی نبوده است. مثنوی معنوی در حقیقه الحقیقه ابوالمجد مجد سنائی، و غزل در آثار به‌جا مانده از شهید بلخی و رابعه بنت کعب هم دیده می‌شود. هم از اینگونه‌اند سعدی و خیام و دیگران؛ «مقامات» ابداع و اختراع سعدی نیست، پیش از سعدی بدیع الزمان همدانی و حریری و قاضی حمیدالدین راه مقامه‌نویسی را هموار کرده بودند. «فن مقامه‌نویسی نخست بار در اواخر قرن چهارم در ادبیات عرب پیدا شد و از قرن ششم در میان انواع نثر فارسی جای گرفت»^۲. و در این میانه، سعدی فقط به اصلاح و تهذیب این فن همت گماشت.^۳ و جالب‌تر از همه وضع بزرگترین شاعر زبان فارسی یعنی حافظ است؛ حافظ نه فقط اساساً هیچ نوع نوآوری در شعر نکرد، بلکه بیشتر اشعارش را هم تحت تأثیر اشعار دیگران سرود؛ به قول اخوان ثالث «حضرت حافظ که خود را جمع المال اصحاب صنف خود می‌دانسته... شعر ناصر بخارائی را برداشته، فقط «شد» را به «بود» تبدیل فرمود، و بیت به نام او کتیبه شده است بر آرامگاه وی:

«بر سر تربت ما چون گذری همت خواه

که زیارت‌گه رندان جهان خواهد بود»^۴.

فقط اشعاری را که حافظ تحت تأثیر سعدی سروده و آقای بهاء‌الدین خرمشاهی جمع‌آوری کرده‌اند بیش از دویست مورد می‌شود.^۵ به قول آقای سمیعی: «در

غزل‌های حافظ واژه‌ها و ترکیبات نوآفرید، صنایع بدیعی کم‌نظیر، مضمون‌های بکر، رمزها و نمادها... نیست که نظرگیر است. کمال هنر حافظ در این است که از همان عناصر در دسترس معجونی شفاف‌بخش و مفرح می‌سازد. تعبیرها همان تعبیرها و اسطوره‌ها و صور خیال همان است که بود...»^۶.

و صائب هم — که به هر حال دست کم در زمینه خیال کارهای چشمگیری کرده است — می‌دانیم که بنیانگذار سبک هندی نیست.^۷... هیچکدام از این شاعران بزرگ، خالق و بانی هیچیک از سبک‌های شعر فارسی نبوده‌اند: سبک خراسانی را نه رودکی بنیان گذاشته است و نه فردوسی. سبک وقوع را هم وحشی بافقی ایجاد نکرد.^۸

بانی سبک عراقی هم نه حافظ بوده، نه مولوی، و نه عراقی. این سبک‌ها به مرور و آرام آرام در آثار پراکنده چند شاعر شکل گرفته و در لحظات مناسب تاریخی ظهور نموده است. مثلاً در باب سبک عراقی مطلب بدین‌قرار است که پس از حمله ۶۱۶ ه.ق. مغول به خاک خراسان که همه چیز و همه کس را نابود می‌کرد، ادبای خراسانی از تیغ جسته به عراق عجم (شیراز و اصفهان و...) پناهنده شدند و آنجا به زندگی آغاز کردند. ولی اینان، شاعران دربار محمود غزنوی نبودند که خوش بزمیند و اشعار سرخوشانه بگویند. اینان آوارگان امید از دست داده‌یی بوده‌اند که از برآوردن ابتدائی‌ترین نیازهای اجتماعی و فردی‌شان هم عاجز مانده بودند؛ شاعران خسته و شکفت‌زده‌یی که توجیهی برای زندگی پوچ‌شان نمی‌یافتند و معیارهای نوینی برای معنی دادن به زندگی تازه می‌خواستند: حیاتی رنجبار، بی‌اعتبار، نومیدانه، پیچیده، عبوس. نوعی زندگی که پیش از این در نگرش عارفان و شعر شاعران عارف دیده می‌شد و اکنون شعر آن شاعران پاسخگوی نیازهای روحی‌شان بود. پس، بذر نازکدلی عارفانه و شور و درونگرایی شعر عارفانه آن شاعران (رابعه و سنائی) در زبان حافظ و خواجو و مولوی سبز شد و سبک عراقی پیدا شد. به همین گونه بود مکتب وقوع که لایه نازک و رقیق و بازاری شده سبک عراقی

بود و در آثار ضمیری و وحشی ظهور کرد.^۱

در این میان، تنها شاعری که زیر سلطهٔ جو مسلط بر شعر دورانیش باقی نماند، و با شناخت دقیق قانونمندی‌های حاکم بر تاریخ و شعر، و کالبدشکافی شعر فارسی، به مرور توانست با تثوریزه کردن دست‌آوردهای هنریش به استحکام و استقرار شعر مدرن یاری رساند، نیما بود. اگرچه نیما نیز چون رودکی آغازکنندهٔ شعر نوین فارسی ایران نبود، و پیش از او شاعران با قریحه و آگاهی چون تقی رفعت، ابوالقاسم لاهوتی، جعفر خامنه‌ئی، شمس کسمائی و دیگر و دیگران که با ادبیات اروپائی و ترک آشنائی یافته بودند، به همین سبک و سیاق نیما شعر سروده بودند؛ ولی فرق نیما با دیگر نوپردازان پیش از خود و دیگر شاعران بزرگ شعر فارسی در این بود که او با آشنائی وسیع با تاریخ و ادبیات فارسی و اروپائی، و با آگاهی از حتمیت تغییر و تحول، و با انگیزه و شور و ایمانی تمامی‌ناپذیر، کوشید و توانست تحت یک تثوری، و به عنوان یک تثوریسین، شتاب فوق‌العاده‌ئی به شعر مدرن بدهد، چندان که این نوپایِ نوره، ره صد ساله را یک‌شبه طی کند. راز عظمت و مبدع شناخته شدن نیما در همین نکته است. و این مطلب هم چیزی نبود که از چشم نیما (برخلاف بسیاری از طرفدارانش) پنهان بماند. او با آگاهی کامل بدین نکته و با اعتماد به نفسی که در خور چنین رهبری است می‌نویسد:

«اسلوب‌های هنری که توسط شخصیت‌های بزرگ‌تر (قوی‌تر) به روی کار می‌آید نتیجهٔ شخصیت‌های کوچک کوچک است»^{۱۱}. و راجع به کیفیت شکل‌گیری ادبیات جدید می‌نویسد: «در ادبیات و آثار دیگر هنری ما، نفوذ ذوق و سلیقهٔ خارجی از نیمهٔ دوم سدهٔ نوزدهم شروع شد»^{۱۲}. «در آغاز سدهٔ حاضر، تحول بیشتری به واسطهٔ آشنائی زیادتر با آثار اروپائی در ذوق و احساسات ما به وجود آمد»^{۱۳}. ولی «تأثیر آثار اروپائی در ادبیات و طرز و اسلوب شعر ما، به‌طور غیرمنظم و ناقص بوده است. پیش از همه چیز ترجمهٔ کمدی‌های مولیر است که در آثار شعری ما روی خود را به ما نشان می‌دهد... و جلوهٔ با قوت این تحول در اشعار علی‌اکبر دهخداست که در روزنامهٔ

صویر اسرافیل انتشار یافته است»^{۱۳} و می‌نویسد: «در هیچ جای دنیا آثار هنری و احساسات نهفته و تضمین شده در آن عوض نشده‌اند مگر در دنباله عوض شدن شکل زندگانی‌های اجتماعی... هر یک از شخصیت‌ها هم، نتیجه تحولات تاریخی، بر اثر تغییر اساس زندگی (کار یا ماشین) هستند.»^{۱۴}

یعنی نیما می‌گوید: شکل تولید، زندگی را عوض می‌کند؛ زندگی جدید، اسلوب هنری جدیدی طلب می‌کند؛ عده‌ئی از هنرمندان کوچک (به علت ناکافی بودن شرایط کار، و ابتدائی بودن امکانات رشد) اسلوب جدید هنری را پی می‌ریزند، و زمینه را برای ظهور شخصیت بزرگ و هنر مدرن آماده می‌کنند.

اما چه تغییری در مناسبات تولیدی جامعه زاینده شعر نو در عصر نیما پیدا شده بود؟ زندگی اجتماعی چه صورت جدیدی یافته بود و چه اسلوبی می‌طلبید؟ پیشگامان این اسلوب جدید هنری (شعر نو) چه کسانی بودند؟

۱. زمینه ها و مقدمات تحول اجتماعی - اقتصادی

و پیدایش شعر نو

www.KetabFarsi.com

تغیر زندگی اجتماعی در ایران

از آغاز قرن پانزدهم، اروپائیان به موازات پیشرفت‌های اجتماعی و اقتصادی‌شان، به جست و جوی سرزمین‌های بکر و تازه برای بهره‌کشی به چهارسوی جهان راه افتادند، ولی این منظور تمام و کمال حاصل نمی‌شد تا اینکه انقلابات بورژوازی انگلستان و فرانسه به وقوع پیوست، و مکانیسم تسخیر بازارهای جهانی تحول یافت، و دست‌یابی به سرزمین‌های عقب‌مانده تسریع شد که از جمله آن کشورها سرزمین ایران بود.

اما کشورهای سرمایه‌داری و صنعتی به کشورهای عقب‌مانده‌ئی قدم می‌گذاشتند که از ابتدایی‌ترین امکانات اقتصادی و ارتباطی بهره‌دهی محروم بودند، و نبود این امکانات، بورژوازی را با مشکل مواجه می‌کرد.

پس مهاجمین به ناگزیر دست به کار شدند و با سرمایه همین کشورهای عقب‌مانده اقدام به تأسیسات چندی کردند که از آنجمله بود: راه‌آهن، تلفن، تلگراف، گمرکات، ...

پیش از هر چیزی به کشیدن خط تلگراف دست زدند. نخستین سیم تلگراف در سال ۱۲۳۶ ه. ش. (۱۸۵۷ م.) از عمارت سلطنتی شاه قاجار به باغ لاله‌زار کشیده شد. یک سال بعد، از تهران به زنجان سیم کشیدند، بعد از آنجا به تبریز، و پس از چندی تمام مناطقی که برای انگلستان اهمیت حیاتی داشتند از تلگراف برخوردار شدند. تلگراف، نخستین عامل مهم گسترش شهرنشینی در ایران بود. ا. ج. لندور می‌نویسد: «چند نخود گنگنه یا چند مثقال روغن کرچک ممکن است وسیله‌ی باشد برای به‌دست آوردن

اطلاعاتی برای دولت انگلیس که هرگاه آن اطلاعات خوب به کار برده شود، میلیون‌ها لیره ارزش خواهد داشت»^۱.

بدین منظور، به مرور خط تلگراف گسترده‌تر شد؛ و تهران و خانقین و عربستان و هندوستان (که جملگی زیر نگین انگلستان بودند) را زیر پوشش گرفت. و بعد از این بود که قراردادهای استعماری دیگر بسته شد، و انگلستان امتیاز اکتشاف و استخراج و بهره‌برداری از معادن نفت و موم، و متعاقب آن، امتیاز احداث راه و راه‌آهن و تأسیس «بانک شاهنشاهی» را از ایران کسب کرد، و صرافان ایرانی با فنون بانکداری جدید آشنایی یافتند.

البته به روند این نفوذ، دوست و دشمن یاری می‌رساندند؛ نمونه‌اش، گرایش صمیمانه عباس میرزا ولیعهد فتحعلی شاه به نوسازی بود. او که پس از شکست ایران در جنگ ده ساله با روسیه (۱۸۱۳-۱۸۰۳ م.) دریافته بود در دوران نوین با بی‌نظمی و افکار و سلاح کهنه، هیچ حکومتی قادر به ادامه حیات نیست، خواهان مدرنیزه کردن ایران شد. عباس میرزا که می‌دید روند شتابان پیشرفت بیرون از اختیارش سراسر جهان را فرا گرفته و هرگونه پافشاری بر مواضع کهن را ضایع می‌کند، راه نجات را همگامی با تحول یافت. اما تحول، به یک پدیده منفرد محدود نمی‌شود. مکانیسم تحول، طبیعتاً به همه پدیده‌های اجتماعی تسری می‌یابد و کل نظام را دربرمی‌گیرد.

سرمایه‌داران جهانی که طی قراردادهایی (چه تحمیلی، چه غیرتحمیلی) منابع اقتصادی ایران را در اختیار می‌گرفتند و برای رسیدن به اهداف‌شان به ابزار خبررسانی، که همانا تلفن و تلگراف بود، نیاز داشتند، به گمرک و راه‌آهن برای حمل و نقل محصولات‌شان، و به تأمین امنیت داخلی سرزمین ایران، و لاجرم، به مقررات تدوین شده‌یی نیز نیاز داشتند. فی‌المثل روس‌ها که امتیاز استخراج چند معدن و بهره‌برداری از شیلات شمال را از ایران کسب کرده بودند، برای حمل و نقل محصولات‌شان، به جاده‌های مطمئنی احتیاج داشتند، پس، امتیاز راهسازی و بهره‌برداری از آن را هم از ایران گرفتند، ولی لازمه امکان استفاده از جاده‌ها، درگرو امنیت راه‌های داخل ایران، یعنی در

گرو قوانین و مقرراتی بود که در سراسر ایران لازم‌الاجرا باشد. و این نکته، درست همان نقطه اختلاف بین بازرگانان (بویژه تجار ایرانی) با دولت ایران بود. دولت ایران علاقه‌ئی به چنین مقرراتی نداشت، چرا که در آن عصر، خزانه دولت را زور و رأی و اقتدار زمینداران و حاکمان پراکنده محلی می‌انباشت نه مقررات. در واقع، بودجه دولت در آن سال‌ها، از طریق راهزنی حاکمان و زمینداران ریز و درشت تأمین می‌شد. یعنی، تاجری که کالائی را از یک نقطه به نقطه دیگر منتقل می‌کرد، اگر هم به هزار و یک ترفند بار و جان به سلامت در می‌برد، در بین راه چندان به این و آن باج‌سبیل می‌پرداخت که باید عطای تجارت را به لقای دزدان می‌بخشید. در این میان، تنها بازرگانان خارجی (بویژه روس‌ها) در سایه حکومتشان، و در نتیجه، تحت حمایت حکومت ایران از این بلیه مُستثنی بودند. «روس‌های تزاری به منظور ایجاد تسهیلات لازم برای فعالیت‌های بازرگانی و مبادلات میان دو کشور عده‌یی از تجار قفقازی را که روابط بازرگانی با ایران داشتند به اقامت در شهرهای عمده تجاری تشویق می‌نمودند و آنان را به عنوان تاجرباشی به سرپرستی و نمایندگی منافع تجارتی روسیه در آن شهر منصوب می‌کردند... تاجرباشی‌های روس بخصوص در ایالات شمالی کشور دارای نفوذ و اقتدار زیاد بودند»^۲ و برای برخورداری از چنین امتیازی بود که پاره‌ئی از تجار ایرانی تحت‌الحمايه دولت‌های بیگانه قرار می‌گرفتند: «حاجی فرج صراف که از اتباع معروف روس به‌شمار می‌آمد در دوران مشروطیت از بزرگ‌ترین تجار آذربایجان بود و اغلب عملیات روس‌ها در تبریز به واسطه او انجام می‌گرفت... گذشته از اتباع روس، برخی بازرگانان معتبر ایرانی نیز تحت حمایت دولت روس بودند».^۳

ولی فعالیت تجاری گسترش می‌یافت و به مرور خیل عظیمی از تجار ایرانی پیدا می‌شدند که نه دولت روس قدرت جذب همه آنان را داشت، و نه همه آنان به تحت‌الحمايه شدن بیگانگان راضی می‌شدند. پس اولین تنش‌های اجتماعی، بین فوج عظیم تجار و حکومت مرکزی پیدا شد؛ «در حدود سال ۱۳۰۶ ه.ق. / ۱۸۸۹ م. حاج محمدحسن امین‌الضرب با پشتیبانی

امین السلطان طرح نسبتاً وسیع و جاه‌طلبانه‌یی برای توسعه و عمران مازندران تدارک دید و دست به کار انجام دادن آن شد. از اجزای عمده این طرح یکی استخراج معادن آهن ماهان نور همراه با شعبه تخته‌بری، و دیگری تأسیس خط آهنی به طول ۲۱ Km میان آمل و محمودآباد بود.^۱ ولی «این کوشش نسبتاً وسیع، پس از مدتی عقیم ماند و سرمایه به کار رفته در آن تقریباً از میان رفت»^۲. چرا که «رشد شتابان تجارت خارجی و برخورد فزاینده تجار ایرانی با مغرب‌زمین که افزایش نسبی قدرت اقتصادی و منزلت اجتماعی تجار بزرگ را در پی داشت، سبب برهم خوردن روابط متداول قدرت، میان بازاریان و عمال دیوانی می‌گردید»^۳؛ عمالی که هنوز وابسته به زمین بودند و دخل‌شان را نظام زمینداری می‌انباشت و حامی تجار ایرانی نبودند؛ ولی بازرگانان ایرانی، که از یک سو با غرب روابط بازرگانی داشتند و عزت و احترام دولت‌های فرنگ را نسبت به تجار اروپائی می‌دیدند، و از دیگر سو، با حکومت بی‌قانون و زبون و مستبد ایران سروکار داشتند که هیچ حقی برای بازرگانان ایرانی قائل نمی‌شد، دیگر راضی به تحمل این وضع نبودند. آنان هم چون تجار اروپائی، در کشور خود، خواهان حق و حقوق ویژه بازرگانان شدند. پس به مرور نارضایتی و تعارض بالا گرفت، و نخستین درخواست‌شان از حکومت، تشکیل مجلس قانونگذاری بود. ولی مجلس تشکیل نشد مگر با اوجگیری نارضایتی عمومی و ظهور انقلاب مشروطه.

تغییر زندگی فرهنگی در ایران: اولین ها

همه چیز با اعزام چند دانشجو به خارج شروع شد. عباس میرزا قاجار — که سخت خواهان مدرنیزه کردن ایران بود — چند تن را در دو مرحله برای تحصیل به خارج فرستاد، و با بازگشت آن‌ها، چاپخانه و روزنامه و مدرسه و ترجمه و تئاتر و داستان‌نویسی در ایران پیدا شد. اگرچه شرح و بیان کیفیت پیدایش این پدیده‌ها هیچ چیز تازه‌یی نیست، ولی دسته‌بندی و ترتیبی بدینگونه منظم که ذیلاً می‌آید، شاید برای منظور ما خالی از فایده‌یی نباشد.

نخستین گروه‌های اعزامی دانشجویی ایران به خارج

نخستین گروه دانشجویی در حدود سال ۱۱۹۰ ه.ش. در زمان سلطنت فتحعلی شاه قاجار، به همت عباس میرزا ولیعهد، به لندن اعزام شد. این گروه متشکل از دو نفر از پسران اشراف آذربایجان با نام‌های محمد کاظم — پسر نقاشباشی عباس میرزا — و میرزا حاجی بابا افشار بود. این دو نفر را عباس میرزا به همراه سرهاردفورد جونز، که پس از سه سال اقامت در ایران به انگلستان باز می‌گشت، برای تحصیل طب و نقاشی روانه انگلستان کرده بود، و به خاطر تنگدستی عمومی ایران — به خصوص آذربایجان — هزینه مخارج اینها را نیز خود متقبل شده بود. سرهاردفورد جونز این دو جوان را به مؤسسه «کوک» که در لندن فعالیت می‌کرد سپرد، و این مؤسسه هم به همباری دولت انگلستان، تا می‌توانست ایشان را مکید، چنانکه «یک نسخه از صورت حساب مؤسسه مذکور که در بایگانی راکد انگلستان نگهداری می‌شود، حقیقت

تأسف آوری را آشکار می‌کند. در این صورت حساب ارقام بزرگی که حتی امروز هم در انگلستان غیر قابل قبول و گران است منظور شده است.^۷ اما این دو جوان از هیچ کوششی دریغ نکردند و با تمام نیرو به تحصیل علم پرداختند. مطالعه اسناد باقی مانده از آن زمان میزان عشق و پشتکار اینان را بر ما آشکار می‌کند. متأسفانه هیجده ماه از اقامت‌شان در لندن گذشته بود که میرزا محمد کاظم که استعدادش در هنر نقاشی چشمگیر، و نزد بزرگترین استادان انگلستان مشغول تحصیل بود، در تاریخ ۲۵ مارس ۱۸۱۳ م دچار بیماری سل شد و پس از چندی درگذشت. جسد میرزا محمد کاظم را در صحن کلیسای قدیم «سنت پانکراس» شمال لندن به خاک سپردند، و حاجی بابا افشار تنها ماند. پس از چندی، دولت ایران از حاجی بابا افشار خواست که به ایران بازگردد. ولی او تا پایان بردن درس از برگشتن به ایران خودداری کرد. و در ماه صفر سال ۱۲۳۵ ه. ق. با مدرک پزشکی به تبریز بازگشت و «حکیم‌باشی» عباس میرزا نایب السلطنه در تبریز شد. تا زمان حیات عباس میرزا، او در تبریز بود، ولی پس از وفاتش به تهران آمده و در دربار قاجار مشغول به کار شد. با این وصف، حاجی بابا افشار نخستین پزشک امروزی ایران محسوب می‌شود.

به قول اسماعیل رائین «با وجودی که پرداخت ششصد و پنجاه لیره هزینه تحصیل دو محصل اعزامی نخست، برای عباس میرزا نایب السلطنه سنگین بود و این مبلغ، تحمیلی بر بودجه ویژه ولیعهد می‌شد، مع هذا او ترجیح داد دستجات دیگر محصل نیز به انگلستان بفرستد».^۸ دسته دیگر، یک گروه پنج نفره به قرار زیر بود:

۱. میرزا جعفر (که بعدها به مشیرالدوله ملقب شد)؛ ۲. میرزا صالح شیرازی (که بعدها نخستین چاپخانه و نخستین روزنامه را در ایران تأسیس کرد)؛ ۳. میرزا رضا صوبه‌دار (که برای تحصیل فنون توپخانه اعزام شده بود)؛ ۴. میرزا جعفر (که درس طب و شیمی خواند)؛ ۵. علی چخماق‌ساز

(که ساختن قفل و کلید را آموخت).

عباس میرزا برای جلوگیری از هرگونه کارشکنی انگلیسی‌ها در امر تحصیل دانشجویان و آسودگی خاطر اینان حتی هزینه تحصیل یکسال‌شان را پیشاپیش پرداخت. این دانشجویان به همراه کلنل داری — افسر انگلیسی که عازم آن سامان بود — فرستاده شده بودند. داری طی محاسبه‌ئی مقدار هزینه اینان را صد و بیست و پنج لیره انگلیسی در سال ارزیابی کرده بود، ولی وقتی دانشجویان به لندن رسیدند معلوم شد هزینه سالانه‌شان دویست و پنجاه لیره، یعنی دو برابر مقدار پیش‌بینی شده است. به همین خاطر دانشجویان در عسرت و تنگدستی و خفت گرفتار شدند، چنانکه «دولت انگلستان هم به علت اینکه معرفی‌نامه‌ئی از طرف هیچیک از مقامات دولتی ندارند بدانها اعتنایی نمی‌کرد.»^۹ ولی با این همه، هیچ‌کندی و سستی برای آموختن علوم و فنون در دانشجویان به وجود نیامد. این دانشجویان که اصولاً برای آموختن فنون نظامی اعزام شده بودند، در بازگشت، از سایر رشته‌های مورد نیاز ایران نیز اطلاعات وسیعی کسب کرده بودند.

گروه دوم دانشجویان اعزامی به خارج (که در واقع نخستین گروه ثمربخش اعزامی بود.) پس از مدت سه سال و نه ماه، (حدوداً در سال ۱۱۹۸ هـ.ش.) از لندن به ایران بازگشتند. «عباس میرزا که از بازگشت آنها سخت خوشحال و مسرور بود در چند شهر از شهرهای آذربایجان مراکز متعددی را به وجود آورد. آنها را واداشت که مؤسسات صنعتی و تولیدی چندی را ایجاد کنند. بر اثر اقدامات مؤثر و قاطع عباس میرزا چندین کارخانه ماهوت‌سازی و پارچه‌بافی به وجود آمد که قادر بودند لباس و پوشاک سربازان و افسران و اکثر اهالی را با تولید پارچه‌های نسبتاً خوب تأمین کنند.»^{۱۰}

نخستین چاپخانه و روزنامه در ایران توسط میرزا صالح شیرازی که یک تن از همین گروه اعزامی بود تأسیس شد.

نخستین چاپخانه در ایران

تاریخ تأسیس نخستین چاپخانه و چاپ نخستین کتاب در ایران به درستی روشن نیست. حدس و گمان‌ها و نظرات متفاوتی وجود دارد که ما ذیلاً به‌طور گذرا بدان می‌پردازیم:

کشیش آنژدوسن ژوزف فرانسوی، مبشر فرقه نصارای کرملی، که مدتی نیز در ایران می‌زیسته معتقد بود که نخستین چاپخانه بعد از سال ۱۰۱۶ ه.ق. (حدود سال ۹۸۶ ه.ش. و ۳۳ سال پیش از تأسیس اولین چاپخانه در آمریکا) توسط چند کشیش فرانسوی وارد ایران شده است. این چاپخانه در اصفهان دایر شد و برای اولین بار تعدادی کتاب مذهبی مثل دعا و ذکر، به زبان‌های فارسی و عربی به چاپ رساند.

اما آقای اسماعیل رائین در جزوه اولین چاپخانه ایران می‌نویسند که: «اولین کتابی که در ایران و حتی کلیه کشورهای خاورمیانه در ۱۸۵ سال بعد از اختراع چاپ توسط گوتنبرگ چاپ شد»^{۱۱} کتابی است به زبان ارمنی که در سال ۱۶۴۱ م. (۱۰۲۰ ه.ش.) با کوشش خلیفه خاچاطور گیساراستی در کلیسای وانک جلفای اصفهان به چاپ رسیده است»^{۱۲}. سال ۱۶۴۱ م. یک سال پس از چاپ نخستین کتاب در آمریکاست.

حروف اولیه اولین چاپخانه ایران چوبی بود. ناشران دائرةالمعارف ایران شهرمی‌نویسند: «چون در آنزمان حروف سربی در دسترس نبوده، اسقف مزبور [یعنی خاچاطور گیساراستی] از حروف چوبی برای چاپ استفاده کرده است و اولین کتابی که با این حروف به طبع رسیده به نام آداب پدران^{۱۳} می‌باشد. حروف چوبی مذکور و همچنین کتاب مزبور هم‌اکنون در موزه کلیسای «جلفا» نگهداری می‌شود»^{۱۴}. این کتاب با حروف متفاوت به چاپ رسیده است؛ از حروف نازک تا حروف روشن و خوب.^{۱۵}

اما چاپ با حروف چوبی به درازا نکشید و کشیشان کلیسای وانک جلفای اصفهان با تلاش شبانه‌روزی، بعد از سه سال، موفق شدند همه حروف رامسی و آهنی کنند و تمام حروف و قیدهای چوبی چاپ و مرکب و کاغذ و